

بخش سوم
بک‌شناسی

سبک و سبک‌شناسی

اشاره

سبک، شیوهٔ خاص یک اثر یا مجموعهٔ آثار ادبی است، و سبک شعر مجموعهٔ ویژگی‌هایی است که شاعر یا شاعران در نحوهٔ بیان اندیشه و اسلوب‌های لفظی بدان توجه داشته‌اند. شاعر و نویسنده با انتخاب الفاظ، طرز تعبیر، ترکیب کلمات و روش خاص در بیان ادراک و احساس خویش شیوه‌ای را پی می‌ریزد که اثر او را از دیگر آثار ادبی متمایز می‌سازد.

سبک در واقع پیوند ذهن و زبان انسان در گفتار و نوشتار و سامان و حرکت تفکر آدمی دربارهٔ جهان و پدیده‌های آن است.

سبک در اروپا اصطلاحی است دیرینه و کهن، اما سبک‌شناسی تعبیری است که بیش از دو قرن از طرح آن نمی‌گذرد. این اصطلاح در تذکره‌ها و کتاب‌های معانی و بیان و بدیع فارسی یافت نمی‌شود. تنها اصطلاحاتی چون شیوه، طرز، طریق، طور، روش و سیاق یافت می‌شود که سایه‌ای از ابهام بر چهرهٔ آن‌ها نشسته است. این تعابیر گاه به معنی «سبک شخصی»، گاه به معنی نوع ادبی و گاه به معنی قالب شعری است. مثلاً وقتی خاقانی می‌گوید:

هست طریقِ غریب، نظم من از رسم و سان هست شعارِ بدیع، شعر من از تار و بود

منظور وی از طریق غریب، همان سبک شخصی شعر اوست.

سبک را از دیدگاه‌های گوناگون می‌توان طبقه‌بندی کرد. مشهورترین طبقه‌بندی براساس نظریهٔ ارسطوست که سبک را براساس هفت دیدگاه به شرح زیر طبقه‌بندی کرده است (برخی مصداق‌ها با توجه به ادب فارسی ارائه شده است):

۱- براساس نام مؤلف و خالق اثر، مانند سبک هومر و سبک حافظ

۲- براساس زمان و دورهٔ اثر، مانند سبک قرون وسطایی و سبک جدید

۳- براساس زبان به کار گرفته شده در اثر، مانند سبک ایرانی و فرانسوی

۴- براساس موضوع، مانند سبک عرفانی

۵- براساس محیط جغرافیایی، مانند سبک آذربایجانی و سبک خراسانی

۶- به تناسب مخاطب‌ها، مانند سبک عامیانه یا عالمانه

۷- براساس هدف، مانند سبک تعلیمی و سبک فکاهی

نخستین کسی که اصطلاح سبک به معنای امروزی را در ادبیات فارسی به کار گرفت، رضا قلی‌خان هدایت بود که در مقدمهٔ مجمع‌الفصحاح در کنار اصطلاحاتی چون طرز، طریقه، سیاق و شیوه به لفظ «سبک» نیز اشاره کرده است. ملک‌الشعراى بهار نیز در «سبک‌شناسی» خویش مسائل کلی سبک‌شناسی سخن فارسی را به میان آورده و بررسی کرده است. اگرچه سه جلد اثر نامبرده، نتیجهٔ تجربیات عملی او در زمینهٔ نثر فارسی است و نه مطالعات کلاسیک او در این زمینه، با این حال، او توانسته است سبک سخن فارسی را، از آغاز تمدن اسلامی ایران تا عصر حاضر، در شش دوره بررسی و تبیین کند و آثار هر دوره را همراه با شاخصه‌های کلی سبک آن عصر معین و منظم گرداند.

ملک‌الشعرا برای شعر فارسی شش نوع سبک و دوره قائل است :

۱- سبک خراسانی یا ترکستانی (آغاز شعر فارسی تا قرن ششم)

۲- سبک عراقی (از قرن ششم تا قرن دهم)

۳- سبک هندی (از قرن دهم تا سیزدهم)

۴- دورهٔ بازگشت در تمام طول قرن سیزدهم

۵- دورهٔ مشروطه

۶- دورهٔ معاصر

پیداست که این تقسیم‌بندی بر مبنای حوزهٔ جغرافیایی شعر فارسی صورت گرفته است. بر این تقسیم‌بندی می‌توان بعضی از مکتب‌ها و سبک‌های بین‌بین و حاشیه‌ای و کناری را نیز افزود، مانند سبک آذربایجانی، مکتب وقوع، واسوخت و غیره.

بی‌شک مکتب‌ها و سبک‌های گذشته با تمام لطف و استحکامی که دارند نتیجهٔ اوضاع زمانه‌ای بوده‌اند که آن‌ها را به وجود آورده است و دیگر نه آن اوضاع تجدید خواهد شد و نه آن زمانه برخواهد گشت. با این همه، مادام که شاعری فکری و دردی دارد، آن را به هر سبک و هر بیان که



زیبا و هنرمندانه بگوید شعر است و پسندیدنی. یکی از عوامل تحوّل سبک‌ها و مکتب‌های ادبی سرخوردگی از سبک و مکتب رایج است و چنین سرخوردگی‌ها در تاریخ ادبیات به روشنی دیده می‌شود. کراهِت از یک نواختی و تکرارِ دل‌آزارِ سبک عراقی بود که سبب پیدایی سبک هندی شد و همین کراهِت از نازک خیالی‌ها و پیچیدگی‌های سبک هندی، نهضت بازگشت ادبی را به وجود آورد. تکیهٔ بیش از حدّ سنت‌گرایان بر زبان و تعبیرات کهن نیز شعر نو را آفرید و سروده‌هایی با قالب‌ها و فضاهاى تازه پی نهاد. در این کتاب برآنیم تا به اختصار و با توجه به آنچه خواننده‌اید در سه حوزهٔ زبان و فکر و ادبیات و ویژگی‌های دسته‌بندی شدهٔ هر سبک را ارائه دهیم تا شما بتوانید با این ملاک به تجزیه و تحلیل متون هر دوره بپردازید.

درآمدی بر سبک خراسانی

سبک خراسانی ابتدا در خراسان به وجود آمد و چون ترکستان هم جزء خراسان بزرگ به شمار می‌رفت بدان ترکستانی نیز گفته‌اند و به علت آنکه ظهورش در زمان سامانیان بوده، آن را سبک سامانی نیز نامیده‌اند. از سوی دیگر سبک خراسانی برحسب زمان به سه سبک فرعی سامانی، غزنوی و سلجوقی تقسیم می‌شود که بر روی هم ویژگی‌های مشترکی در آن‌ها دیده می‌شود. سبک دورهٔ سلجوقی را باید «بین بین» نام نهاد، چرا که ویژگی‌های سبک عراقی نیز در آن به چشم می‌خورد. از شعرای معروف سبک خراسانی می‌توان به رودکی، فرخی سیستانی، عنصری، منوچهری، فردوسی، ناصر خسرو، سنایی، مسعود سعد و ... اشاره کرد. در زیر ویژگی‌های این سبک را برمی‌شماریم:

الف) ویژگی‌های زبانی

- ۱- سادگی زبان شعر (این دوره را دورهٔ تکوین زبان می‌نامند).
- ۲- کمی لغات عربی و لغات بیگانه (به جز اصطلاحات دینی و علمی).
- ۳- تفاوت تلفظ برخی از کلمات در مقایسه با زبان امروز مثلاً یک - هزار / یک - هزار.
- ۴- کهنه و مهجور بودن بخشی از لغات در مقایسه با زبان امروز.



ب) ویژگی‌های فکری

- ۱- روح شادی و نشاط و خوش‌باشی و تساهل در شعر غلبه دارد.
- ۲- شعر واقع‌گراست و توصیفات عمدتاً طبیعی و ساده و محسوس و عینی است.
- ۳- معشوق عمدتاً زمینی و دست‌یافتنی است.
- ۴- جنبه‌های عقلانی بر جنبه‌های احساسی و عاطفی غلبه دارد.
- ۵- روح حماسه بر ادبیات این دوره حاکم است.
- ۶- اشعار پندآموز و اندرزگونه این دوره ساده است و جنبه عملی و دستوری دارد.
- ۷- مضمون عمده اشعار این سبک مرثیه، حکمت، پند و اندرز، حماسه، غنا و ... است.

ج) ویژگی‌های ادبی

۱- قالب عمده شعر قصیده است و مسمط و ترجیع‌بند در حال شکل‌گیری هستند. غزل نیز در دوره بعد رونق می‌گیرد.

- ۲- استفاده از آرایه‌های ادبی، طبیعی و معتدل است.
 - ۳- قافیه و ردیف بسیار ساده است.
 - ۴- در توصیفات بیش‌تر از تشبیه (از نوع حسّی) بهره گرفته می‌شود.
- در حوزه سبک خراسانی دو دوره‌ی نثر دیده می‌شود:

الف) دوره سامانی با ویژگی‌های زیر:

- ایجاز و اختصار
- تکرار فعل یا اسم به حکم ضرورت معنی
- کوتاهی جملات
- لغات فارسی کهنه
- کمی لغات عربی
- مطابقت عدد و معدود در جمع
- افزایش جمع فارسی بر جمع عربی

محتوای نثرهای این دوره بیش‌تر علمی است و بعضاً نثرهای حماسی و تاریخی و دینی هم در آن دیده می‌شود. از نمونه‌های موفق این نثر می‌توان ترجمه تفسیر طبری، تاریخ بلعمی، التفهیم، مقدمه شاهنامه ابومنصوری را نام برد.



ب) دوره غزنوی و سلجوقی با ویژگی های زیر :

– اِطْناَب

– تمثیل و استشهاد به آیات و احادیث و اشعار عرب

– تقلید از نثر عربی

– حذف افعال به قرینه

– استعمال لغات عربی

از نمونه های موفق این نثر می توان به کتاب های تاریخ بیهقی، قابوس نامه، سفرنامه ناصر خسرو،

سیاست نامه، کیمیای سعادت و کشف المحجوب اشاره کرد.



وصف ابر

فرخی سیستانی از شاعران مشهور سبک خراسانی در قرن پنجم است. زبان لطیف و گوش نواز، سخن طبیعی و ساده، آوردن معانی بدیع و ابتکاری با ویژگی سهل و ممتنع، فرخی را در میان معاصرانش ممتاز و برجسته ساخته است. صنایع بدیعی را چنان با مهارت و ظرافت به کار می‌برد که در ظاهر شعر او نشانی از صنعت‌گرایی نیست. تغزل‌های او سرشار از شادی و جوانی و کام‌جویی است. او شاعری قصیده سراسر است. قصیده مشهور «وصف ابر» او با تصویری حسّی، زنده و بدیع از «ابر» آغاز می‌شود و به مدح ممدوح – سلطان محمود – می‌انجامد. در اینجا تنها بخش اول قصیده که به وصف طبیعت پرداخته، آمده است. تصاویر تازه و پی‌درپی از یک پدیده طبیعی (ابر) گواه قدرت تصویرپردازی این شاعر سیستانی است. این قصیده بارها مورد تقلید شاعرانی چون امیر معزی، مسعود سعد، سنایی، قانی، سروش اصفهانی و الهی قمشه‌ای قرار گرفته است.

دیوان
حکیم فرخی سیستانی

با مقدمه و حواشی و تعلیقات و فهرست

اعلام و لغات و مقابله نسخ معتبر

بکوش

محمد دیربازی

تهران

اسفندماه ۱۳۴۵ خورشیدی

چو رای عاشقان کردان چو طبع بیدلان شیدا

چو کردان کرد بادی تند کردی تیره اندر او*

چو پیلان پراکنده میان آبلون صحرا

تو کفشی موی نجاب است بر پیروزه کون دینا

بر آمد قیر کون ابری زرونی سیکلون ما

چو کردان گشته سیلابی میان آب آسوده

بیرید وز هم‌جست و کردان گشت بر کردون

تو کفشی کرد ز کار است بر آینه‌ی صنی





به پرواز اندر آورده است ناکه بچکان عنقا*

و زا که آسمان پیدا که خورشید ناپیدا

تو کفتی آسمان دریاست از سبزی می بر رویش

بهمی رفت از بر کردون گهی تاری گهی روشن



به سان چندان سومان زده بر لوح پیروزه
 به کردار عبیر نختیه بر صفحه میستا*
 چو دودین آتشی کابش بر روی اندر زنی ناکه
 چو چشم بیدلی کز دیدن دلبر شود مینا
 هوای روشن از رکش منبر گشت شد تیره
 چو جان کافر گشته ز تیغ خسرو والا
 دیوان فرخی استانی - تصحیح دکتر محمد برسیان

توضیحات



۱- گذشتگان آسمان را گاه کبود و گاه سبز دانسته اند. حافظ گوید:
 پیش از آن کاین سقف سبز و طاق مینا برکشند منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود

خودآزمایی



- ۱- شاعر چه چیزی را به بچگان عنقا تشبیه کرده است. وجه شبّه این تشبیه چیست؟
- ۲- ابر و آسمان در این قصیده به چه چیزهایی تشبیه شده است؟ به نظر شما کدام تصویر زیباتر است؟ چرا؟
- ۳- دو ویژگی زبانی و فکری و ادبی این سروده را نشان دهید.
- ۴- وجه شبه در مصراع دوم بیت هشتم چیست؟
- ۵- بیت «چو دودین آتشی...» را به خط عروضی بنویسید.



میلااد پیغامبر (ص)



کتاب ترجمه تفسیر طبری، ترجمه‌ای است از کتاب جامع البیان فی تفسیر القرآن از محمد بن جریر طبری (متوفی ۳۱۰ هـ. ق) که به فرمان منصور بن نوح سامانی به دست عده‌ای از علمای ماوراءالنهر و خراسان به پارسی «راه راست» یعنی به پارسی ساده آن زمان ترجمه شد. «ترجمه تفسیر طبری» در بردارنده تعداد زیادی از لغات و مفردات فارسی است که در برابر مفردات و ترکیبات قرآن آورده شده است. آنچه می‌خوانید بخش کوتاهی از این تفسیر درباره ولادت پیامبر بزرگ اسلام است.



پیغامبر علیه السلام به روزگار نوشروان در وجود آمد از مادر، و چون پیغامبر از مادر در وجود آمد همهٔ بُنانِ جهان به روی اندر افتادند و اندر همهٔ آتشکده‌ها آتش بمرد^۱. و ملک انوشروان در آن وقت خوابی بدید. و انوشروان به خواب اندر چنان دید که بادی از آسمان بیامدی و کوشک او همه ویران کردی و از کنگره‌های کوشک چهارده بماندی و باقی جمله ویران شدی، و آتشی بیامدی و آن کوشک او را بسوختی، پس دیگر روز نوشروان تافته شد^۲ از بهر آن خواب و پیش هیچ خلق آن خواب آشکار نکرد و بنگفت.

پس دیگر شب موبد موبدان به خواب دید که گروهی اشتران بُختی* بودندی بسیار، و گروهی اشتران عرب بیامدندی و با این اشتران بُختی جنگ کردندی و این بُختیان را به هزیمت کردندی و از دجله بگذرانیدندی.

پس دیگر روز موبد موبدان این خواب خویش پیش هیچ کس بنگفت. پس چون روز پنجم بود نامه‌ای آمد از جانب پارس که در آتشکده آتش بمرد؛ و مدت هزار سال گذشته بود تا آن آتش نمرده بود. پس انوشروان موبد موبدان را بخواند و این حدیث پیش او عرضه کرد. و موبد موبدان خواب خویش پیش انوشروان بگفت. و نوشروان از این خواب‌ها اندوهگین شد و گفت که می‌باید معبری استاد تا تعبیر خواب من و آن موبد موبدان، تعبیر هر دو، بگزارد. پس کس را فرستادند به سوی نعمان بن المنذر، و این نعمان ملک عرب بود از جهت^۳ نوشروان، و گفت که مرا معبری استاد بفرستد که تعبیری نیک داند. و چون رسول نوشروان به نزدیک نعمان رسید او در جمله عرب طلب کرد و هیچ کس را نیافت فاضل‌تر و داناتر از یکی که او را عبدالمسیح خواندندی. پس این نعمان، عبدالمسیح را پیش نوشروان فرستاد. و چون پیش نوشروان رسید، نوشروان خواب خویش و آن موبد موبدان هر دو بگفت. و چون عبدالمسیح این خواب‌ها بشنید گفت که تعبیر این خواب عم من تواند کرد، سطیح کاهن، و او به شام است و هیچ کس دیگر تعبیر این خواب نداند مگر او، و من بروم و جواب این بیاورم.

پس برفت و چون پیش سطیح رسید، سطیح برشرف مرگ بود و اندر حال خویش او فتاده^۴ بود. چشم باز کرد و عبدالمسیح را دید و گفت: یا عبدالمسیح تو را ملک نوشروان فرستاده است از جهت آن خواب که دید که کوشک او ویران شد و چهارده کنگره از آن بماند و باقی ویران و خراب شد؛ و خواب که موبد موبدان دیده بود که اشتران عرب بیامدندی و اشتران بُختی به هزیمت کردند؟ تو آمدی که جواب این هر دو خواب باز بری؟ جواب این خواب و تعبیر این آن است که پیغامبری مُرسَل از مادر در وجود آمده است و این پیغامبر همه جهان بگیرد و مملکت عجم نیز به دست او برود^۵. از امروز تا چهارده سال مملکت عجم بر دست انوشروان می‌رود. پس مملکت انوشروان برسد. و این پیغامبر که در وجود آمده است به بلاغت رسد^۶ و مملکت عجم به دست او او فتد و به دست او می‌رود و چون او برسد به دست خلیفتی از آن او برود و به دست مسلمانان بماند؛ اما اکنون تا چهارده سال در دست نوشروان بماند.



توضیحات



- ۱- خاموش شد.
- ۲- نگران و مضطرب شد.
- ۳- از طرف، از سوی
- ۴- در حالت نزاع و جان کندن بود.
- ۵- اداره شود.
- ۶- تمام می‌شود، به پایان رسد.
- ۷- بلوغ، کمال. در اینجا مقصود به پیامبری رسیدن است.

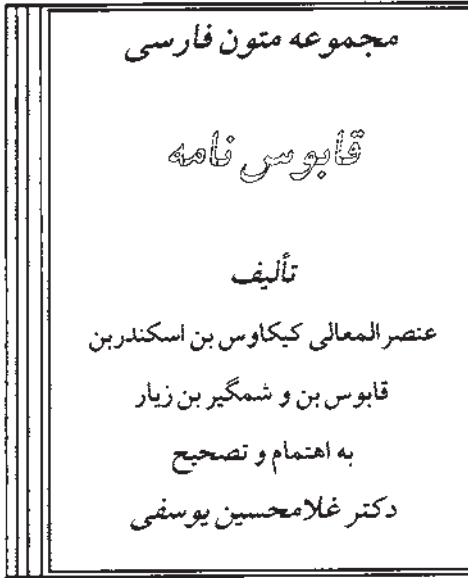
خودآزمایی



- ۱- دو ویژگی تثر دوره سامانی را در این متن بیابید.
- ۲- عبارت «در جمله عرب طلب کرد و هیچ کس را نیافت فاضل تر و ...» یعنی چه؟
- ۳- یکی از ویژگی‌های تثر دوره سامانی تکرار است دو نمونه از آن را در درس بیابید.
- ۴- گزاردن در معانی به جا آوردن، پرداخت کردن، ترجمه و تعبیر خواب کردن به کار رفته است، چهار جمله بنویسید و این فعل را در معانی مختلف آن به کار ببرید.
- ۵- این بیت خاقانی:
دندانۀ هر قصری پندی دهدت نو نو پند سر دندانۀ بشنوز بُن دندان
به چه مناسبت سروده شده و با چه بخشی از درس تناسب موضوعی دارد؟



جوانی



قابوس نامه اثر امیر عنصر المعالی قابوس بن وشمگیر است. وی آن را در تاریخ ۴۷۵ (ق) در شصت و سه سالگی برای فرزندش گیلان شاه در ۴۴ باب نوشته است. این کتاب مجموعه‌ای از آداب و عادات و رسوم و اخلاق زندگی است. قابوس نامه از جمله نثرهای سلیس، زیبا، مطبوع و طراز اول نثر فارسی است که سرمشقی برای نویسندگی به شمار می‌رود. این کتاب به شیوه نثر دوره سلجوقی و غزنوی است با تمام ویژگی‌هایی که برای آن برشمردیم. آنچه می‌خوانیم از باب نهم این کتاب است:

ای پسر، هر چند توانی پیژ عقل باش. نگویم که جوانی مکن لکن جوانی خویشان دار باش. و از جوانان پژمرده مباش که جوان شاطر* نیکو بود و نیز از جوانان جاهل مباش که از شاطری بلا نخیزد و از جاهلی بلا خیزد. بهره خویش به حسب طاقّت خویش از روزگار خویش بردار که چون پیر شوی خود نتوانی و هر چند جوان باشی خدای را - عَزَّوَجَلَّ - فراموش مکن و از مرگ ایمن مباش که مرگ نه به پیری بُود و نه به جوانی.

و بدان که هر که زاد بمیرد چنان که شنویم:

به شهر مرو درزی‌ای بود بر در دروازه گورستان دگان داشت؛ و کوزه‌ای در میخی آویخته بود و هوس آتش داشتی که هر جنازه‌ای که از آن شهر بیرون بردندی وی سنگی اندران کوزه افگندی و هر ماهی حساب آن سنگ‌ها بکردی که چند کس را بردند، و باز کوزه نهی کردی و سنگ همی درافگندی تا ماهی دیگر. تا روزگار برآمد از قضا درزی بمرد. مردی به طلب درزی آمد و خبر مرگ درزی نداشت. در دگانش بسته دید؛ همسایه را پرسید که: این درزی کجاست که حاضر نیست؟ همسایه گفت: درزی نیز در کوزه افتاد!

اما ای پسر، هشیار باش و به جوانی غرّه مشو، اندر طاعت و معصیت به هر حالی که باشی از خدای - عَزَّوَجَلَّ - یاد همی کن و آمرزش همی خواه و از مرگ همی ترس تا چون درزی ناگاه در کوزه

نیفتی با بارِ گناهانِ بسیار. و همه نشست و خاست با جوانانِ مدار، با پیران نیز مجالست کن. و رفیقان و ندیمانِ پیر و جوان آمیخته‌دار تا جوانان اگر در مستیِ جوانی مُحالی کنند^۱ و گویند، پیران مانع آن مُحال شوند. از آنکه پیران چیزها دانند که جوانان ندانند اگرچه عادتِ جوانان چنان است که بر پیران تماخره* کنند از آنکه پیران را محتاجِ جوانی بینند و بدان سبب جوانان را نرسد^۲ که بر پیران پیشی جویند و بی حرمتی کنند. ازیرا که اگر پیران در آرزویِ جوانی باشند جوانان نیز بی شک در آرزویِ پیری باشند و پیر این آرزو یافته است و ثمرهٔ آن برداشته، جوان را بتر که این آرزو باشد^۳ که دریابد و باشد که در نیابد. و چون نیکو بنگری پیر و جوان هر دو حسودِ یکدیگر باشند اگرچه جوان خویشتن را داناترین همه کس داند. پس، از طبعِ چنین جوانان مباش، پیران را حرمت دار و سخن با پیران به گزاف مگوی که جوابِ پیران مُسکیت* باشد.

حکایت: چنان شنووم که پیری صدساله، گوژپشت، سخت دو تاگشته و بر عکازه‌ای* تکیه کرده همی رفت. جوانی به تماخره وی را گفت: «ای شیخ این کمانک به چند خریده‌ای؟ تا من نیز یکی بخرم». پیر گفت: «اگر صبر کنی و عمریابی خود رایگان یکی به تو بخشند، هر چند بپرهیزی». اما با پیران نه برجای^۴ منشین که صحبتِ جوانانِ بر جای، بهتر که صحبتِ پیرانِ نه برجای. تا جوانی جوان باش، چون پیر شدی پیری کن.

قابوس نامه

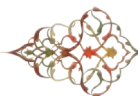
به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی

توضیحات



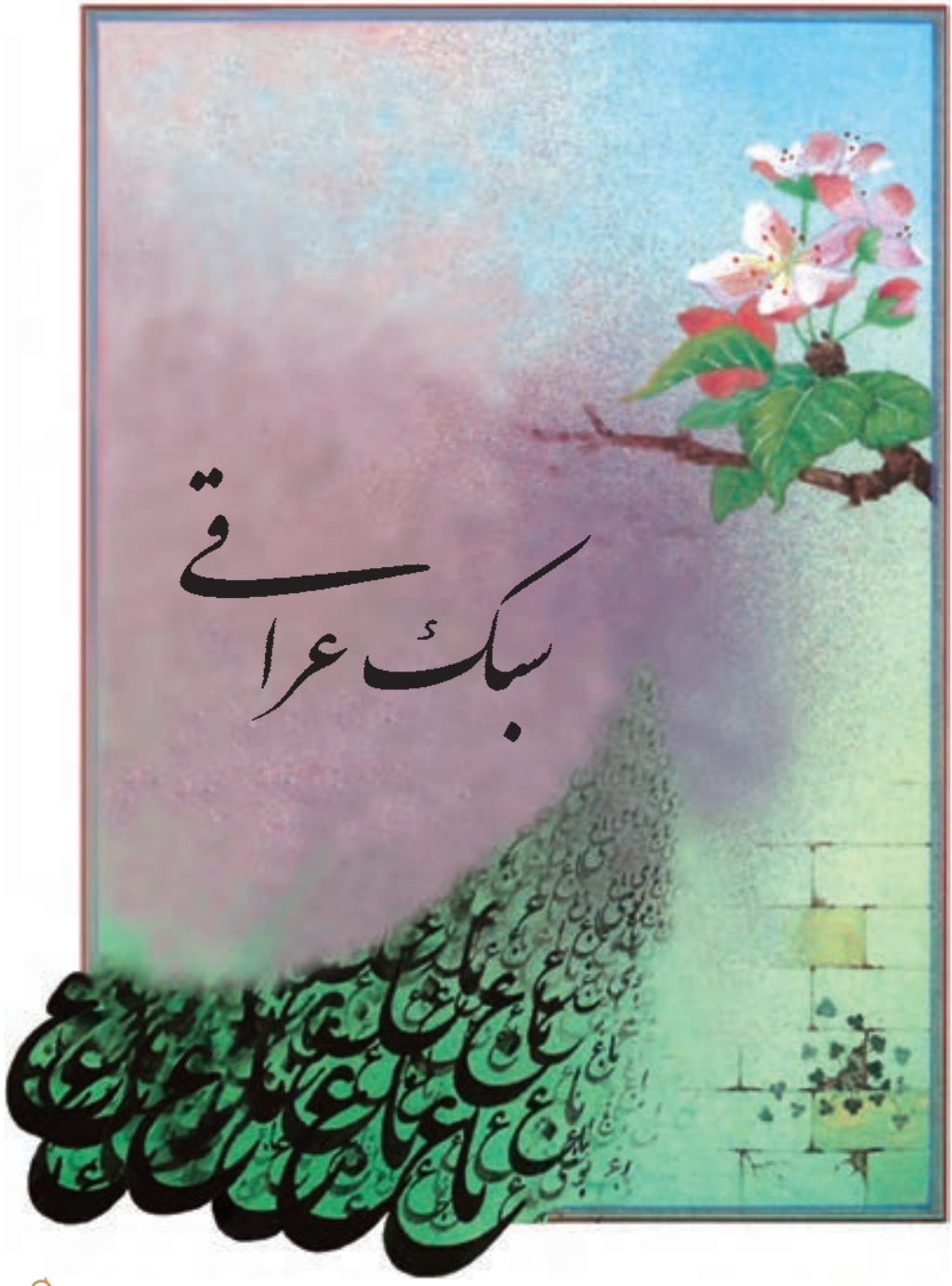
- ۱- کار بیهوده کنند.
- ۲- جوانان حق ندارند؛ اجازه ندارند.
- ۳- ممکن است، شاید
- ۴- پیرانی که حدّ خود نگه نمی‌دارند.

خودآزمایی



- ۱- دو نمونه از ویژگی‌های نثر دورهٔ سلجوقی غزنوی را در متن این درس پیدا کنید.
- ۲- غرض نویسنده از آوردن دو داستان مرد درزی و پیرمرد عکازه به دست چیست؟
- ۳- طنز موجود در دو داستان متن را بیابید.
- ۴- مقصود نویسنده از «بهرهٔ خویش از جوانی به حسب طاقت بردار» چیست؟





سبک عراقی

در آمدی بر سبک عراقی

با گسترش شعر دری در عراق و آذربایجان و توجه نویسندگان و شاعران به علوم و ادبیات، در شعر و نثر نیز تحوّلی پیدا شد. این تحوّل ابتدا در شعر شاعرانی چون انوری و ظهیر فاریابی دیده می‌شود. در آذربایجان نیز خاقانی و نظامی شیوه‌ای نو به وجود آوردند که به سبک آذربایجانی شهرت یافت. در عراق نیز شاعرانی چون جمال الدّین عبدالرزاق اصفهانی و کمال الدّین اسماعیل و سعدی در دوره مغول و بعد از اینان حافظ این سبک را به اوج خود می‌رسانند. این دوره را می‌توان شکوفاترین دورانی دانست که زبان و ادب فارسی به خود دیده است. جز شاعرانی که به آن‌ها اشاره شد می‌توان از عطار، مولوی، سلمان ساوجی و خواجوی کرمانی نیز یاد کرد. اکنون به ویژگی‌های سبک عراقی اشاره می‌کنیم:

ویژگی‌های زبانی

- ۱- کثرت لغات و ترکیبات عربی
- ۲- از میان رفتن لغات مهجور فارسی نسبت به سبک خراسانی
- ۳- وفور ترکیبات نو
- ۴- حرکت زبان به سوی دشواری و کاسته شدن از روشنی و سادگی و روانی
- ۵- ورود لغات ترکی

ویژگی‌های فکری

- ۱- گسترش غزلیات و مثنوی‌های عاشقانه‌ای که هنوز ماندگار و معروف است.
- ۲- گسترش عرفان و تصوّف
- ۳- معشوق خداوندگار و حاکم بر عاشق است، برخلاف سبک خراسانی



- ۴- وفور زهدستایی و وعظ و اندرز در شعر
- ۵- فاصله گرفتن تغزل از تمایلات نفسانی و در نتیجه آسمانی شدن عشق
- ۶- رواج هجو و هزل در شعر
- ۷- رواج حس دینی و ضعف ملیت گرایی
- ۸- بیزاری از حکمت یونانی
- ۹- درون گرایی در شعر و توجه به احوال شخصی و مسایل روحی
- ۱۰- رواج مفاخره، شکایت و انتقاد اجتماعی

ویژگی های ادبی

- ۱- رواج یافتن اکثر قالب های شعری خصوصاً غزل و مثنوی و به اوج رسیدن آن ها
 - ۲- رواج یافتن انواع شعر (در موضوعات عرفان، زهد، داستان سرایی، حبسیه، هجو و ...).
 - ۳- نرم و خوش آهنگ تر شدن اوزان شعری نسبت به سبک خراسانی
 - ۴- توجه بیش از پیش به آرایه های ادبی
 - ۵- اجتناب از صراحت بیان و به کاربردن مجاز و کنایه و استعاره و ایهام
 - ۶- التزام ردیف های فعلی و اسمی دشوار در شعر
 - ۷- استفاده از موازنه، تمثیل، آیات و احادیث در شعر
 - ۸- اشتراک و اقتباس مضامین شعری
- در دوره سبک عراقی به چند نوع نثر نیز برمی خوریم:
- الف) ویژگی های نثر فنی:

۱- استفاده از آرایه های لفظی و معنوی در نثر (چون موازنه، سجع، مراعات نظیر، تشبیه و ...).

- ۲- تغییر نحو زبان چون حذف افعال به قرینه، تکرار افعال و ...
 - ۳- قبول لغات مهجور عربی، کاربرد اصطلاحات علمی و فنی و رویکرد به تکلف و تصنع.
 - ۴- رواج نثر داستانی و تمثیلی و عرفانی.
 - ۵- رواج نثر مقامه نویسی و مقامه سرایی.
- از نمونه های موفق این نثر می توان به کتاب های چهار مقاله نظامی عروضی، کلیله و دمنه،

مقامات حمیدی و تاریخ یمنی اشاره کرد.



ب) ویژگی‌های نثر متکلف و مصنوع :

۱- پیچیدگی و ابهام بر اثر کثرت استعمال لغات عربی و ترکی و مغولی

۲- آوردن مترادفات بی‌معنی و اطناب‌های کسالت‌آور

۳- سجع‌های متوالی و بی‌روح

۴- کاربرد فراوان اشعار سست در لابه‌لای متن

۵- استفاده از ترکیبات دشوار

از نمونه‌های این نثر می‌توان به کتاب‌های تاریخ جهان‌گشای جوینی، نقشه‌الصدور و تاریخ

و صاف اشاره کرد.

ج) ویژگی‌های سبک سعدی :

۱- سجع و ترصیع و رعایت آهنگ کلمات

۲- اختصار و ایجاز

۳- ترک لغات دشوار

۴- حذف افعال به قرینه

بعد از سعدی آثار زیادی به تقلید مستقیم و غیرمستقیم از گلستان نوشته شد؛ چون نگارستان

معینی جوینی، بهارستان جامی و پریشان قآنی.



بوی جوی مولیان



کتاب چهار مقاله که نام اصلی آن مجمع التوادر است در سال ۲-۵۵۱ هجری به قلم نظامی عروضی نگاشته شده است.

این کتاب دارای چهار مقاله است: مقاله اول در ماهیت دبیری (نویسندگی) و کیفیت دبیر کامل، مقاله دوم در ماهیت علم شعر و صلاحیت شاعر، مقاله سوم در کیفیت علم نجوم و صلاحیت منجم و مقاله چهارم در علم طب و صلاحیت طبیب است.

چهار مقاله یکی از بهترین نمونه‌های انشای نثر فنی است. نویسنده در هنگام بیان حکایات، نثری ساده دارد اما هرگاه فرصتی می‌یابد از آوردن سجع، جناس،

ترصیع و غیره خودداری نمی‌کند. آنچه در پی می‌آید قسمتی است از مقاله دوم او که در آن هم بیان ارزش و تأثیر شعر و هم گونه‌های نقد شعر دیده می‌شود. چهار مقاله علاوه بر ارزش علمی و ادبی، از ملاحظات نقد ادبی نیز خالی نیست.

چنین آورده‌اند که نصر بن احمد که واسطه عقد* آل سامان بود، و اوج دولت آن خاندان ایام مُلک او بود، و اسباب تمتع* و علل ترفع در غایت ساختگی بود، خزاین آراسته و لشکر جزار* و بندگان فرمان‌بردار، زمستان به دارالملک بخارا مُقام کردی و تابستان به سمرقند رفتی یا به شهری از شهرهای خراسان.

مگر^۲ یک سال نوبت هری* بود. به فصل بهار به بادغیس بود، که بادغیس خرم‌ترین چراخوارهای خراسان و عراق است. قریب هزار ناو* هست پر آب و علف، که هر یکی لشکری را تمام باشد^۳. چون ستوران بهار نیکو بخوردند و به تن و توش خویش باز رسیدند و شایسته میدان و حرب شدند، نصر بن احمد روی به هری نهاد و به در شهر به مرغ سپید^۴ فرود آمد و لشکرگاه بزد، آنجا لشکر برآسود، و هوا خوش بود و باد سرد، و نان فراخ، و میوه‌ها بسیار، و مسمومات* فراوان؛ و لشکری* از بهار و تابستان برخوردار می‌یافتند از عمر خویش.

و چون مهرگان درآمد امیر، نصر بن احمد، مهرگان و ثمرات او بدید، عظیمش خوش آمد.

سراهایی دیدند هر یکی چون بهشت اعلی، و هر یکی را باغی و بُستانی در پیش، بر مهت* شمال

نهاد، زمستان آنجا مُقام کردند در غایتِ خوشی. چون بهار درآمد اسبان به بادغیس فرستادند، و لشکرگاه به مالن* به میانِ دو جوی^۵ بردند؛ و چون تابستان درآمد میوه‌ها در رسید، امیر نصر بن احمد گفت: «تابستان کجا رویم؟ که ازین خوش‌تر مقامگاه نباشد، مهرگان برویم.» و چون مهرگان درآمد، گفت: «مهرگانِ هری بخوریم و برویم.»

و همچنین فصلی به فصلِ همی انداخت تا چهار سال برین برآمد؛ زیرا که صمیم* دولت سامانیان بود و جهان آباد، و مُلک بی خصم، و لشکر فرمان‌بردار، و روزگار مساعد، و بخت موافق، با این همه ملول گشتند، و آرزوی خانمان برخاست^۶. پادشاه را ساکن دیدند، هوایِ هری در سر او و عشقِ هری در دل او، در اثنای سخن، هری را به بهشت عدن مانند کردی، بلکه بر بهشت ترجیح نهادی، و از بهارِ چین^۷ زیادت آوردی. دانستند که سر آن دارد که این تابستان نیز آن‌جا باشد.

پس سران لشکر و مهتران مُلک به نزدیک استاد ابو عبدالله الزودکی رفتند - و از ندمای پادشاه هیچ کس محتشم‌تر و مقبول‌القول‌تر از او نبود - گفتند: «پنج هزار دینار تو را خدمت کنیم^۸ اگر صنعتی بکنی^۹ که پادشاه از این خاک حرکت کند، که دل‌های ما آرزوی فرزند همی برد، و جان ما از اشتیاقِ بخارا همی برآید.» رودکی قبول کرد که نبض امیر بگرفته بود و مزاج او بشناخته. دانست که به نثر با او در نگیرد^{۱۰}، روی به نظم آورد، و قصیده‌ای بگفت، و به وقتی که امیر صُبح* کرده بود درآمد و به جای خویش بنشست، و چون مطربان فرو داشتند^{۱۱}، او چنگ برگرفت و در پردهٔ عَشاق* این قصیده آغاز کرد:

بوی جوی مولیان آید همی	بوی یار مهربان آید همی
ریگ آموی و درشتی راه او	زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست	خِنگ ما را تا میان آید همی
ای بخارا، شاد باش و دیرزی	میر، زی تو شادمان آید همی
میر ماه است و بخارا آسمان	ماه سوی آسمان آید همی
میر سرو است و بخارا بوستان	سرو سوی بوستان آید همی

چون رودکی بدین بیت رسید امیر چنان منفعل گشت که از تخت فرود آمد و بی‌موزه پای در رکابِ خِنگِ نوبتی* آورد، و روی به بخارا نهاد، چنان که رانین* و موزه تا دو فرسنگ در پی امیر بردند به برونه، و آنجا در پای کرد، و عنان تا بخارا هیچ بازنگرفت، و رودکی آن پنج هزار دینار، مضاعف از لشکر بستند ...





توضیحات

- ۱- وسایل پیشرفتِ نصر بن احمد، مهیّا بود.
- ۲- اتفاقاً
- ۳- کافی است
- ۴- محلی در نزدیکی شهر هرات
- ۵- جوی در این جا به معنی رود کوچک است.
- ۶- آرزوی دیدار یار و دیار کردند.
- ۷- هرات را بر بت‌خانهٔ چین که به زیبایی معروف بوده است، ترجیح می‌داد.
- ۸- تقدیم کنیم.
- ۹- صنعت کردن به معنی چاره‌اندیشی و تدبیر است.
- ۱۰- تأثیر کافی نمی‌گذارد.
- ۱۱- نوازندگی خود را به پایان رساندند. در اصطلاح موسیقی یکی از سه قسمت اساسی خوانندگی که شامل برداشت (پیش درآمد) متن و فروداشت است.



خودآزمایی

- ۱- با توجه به معنی ترکیب‌های زیر در متن درس، شکل امروزی آن‌ها را بنویسید.
باز رسیدن، برآمدن، درآمدن
- ۲- دو نمونه تشبیه در متن بیابید و ارکان هر یک را بنویسید.
- ۳- سه نمونه از حذف فعل را در متن بیابید.
- ۴- با مقایسهٔ قسمتی از نثر تاریخ بیهقی با چند سطر آغاز این درس، تفاوت‌های نثر بیهقی و نظامی عروضی را (با راهنمایی دبیر خود) بیان کنید. (دو مورد کافی است)
- ۵- در کدام بیت رودکی آرایهٔ جناس دیده می‌شود؟
- ۶- با راهنمایی دبیر خود، تحقیق کنید که جشن مهرگان چه بوده است؟
- ۷- حافظ در یکی از غزل‌های خود به مصراع نخستین شعر رودکی، اشاره کرده است. آن را در دیوانش بیابید و در کلاس بخوانید.
- ۸- بند (پاراگراف) دوم درس را به زبان فارسی امروز بازنویسی کنید و سه نمونه از تفاوت‌های دو زبان تاریخی و امروز را بنویسید. مثال: در فارسی امروز «مگر» به معنی غیر، به جز و شاید است ولی در متون فارسی قدیم به معنی «به یقین، اتفاقاً و از قضا» بوده است.



زاغ و مار



کتاب ارزشمند کلبه و دمنه از معتبرترین و مهم‌ترین کتاب‌های داستانی و تمثیلی ادب فارسی محسوب می‌شود. ابوالمعالی نصرالله منشی، دبیر بهرام شاه غزنوی در سال ۵۳۶ هجری کلبه ابن مقفع را از عربی به فارسی برگردانید که از لحاظ استواری انشا، اسلوب عالی، آراستگی و پیراستگی زبان و مفردات، کم نظیر است.

مرزبان نامه کتاب دیگری است که نخست مرزبان بن رستم - یکی از اسپهبدان مازندران - آن را به شیوه کلبه و دمنه نوشت. بعدها سعدالدین وراوینی آن را از طبری به فارسی تحریر و ترجمه کرد. کتاب مرزبان نامه را می‌توان نمونه اعلای نثر مصنوع

فارسی دانست؛ هرچند در قصه‌های این کتاب گاه زبان به سادگی می‌گراید. مطالعه دو قصه از این دو کتاب، مجالی فراهم می‌آورد تا با مقایسه سبک و نوع بیان، وجوه اشتراک و افتراق این دو اثر ارجمند و کم نظیر فارسی بازشناخته شود و نیز امکان مقایسه داستان‌های گذشته با امروز از نظر قالب، محتوا و درون مایه بهتر و بیشتر فراهم آید.

آورده‌اند که زاغی در کوه بر بالای درختی خانه داشت، و در آن حوالی سوراخ ماری بود. هرگاه که زاغ بچه بیرون آوردی مار بخوردی. چون از حد بگذشت و زاغ درماند شکایت آن برشگال که دوست وی بود بکرد و گفت: می‌اندیشم که خود را از بلای این ظالم جان شکر* باز رهانم. شگال پرسید که: به چه طریق قدم در این کار خواهی نهاد؟ گفت: می‌خواهم که چون مار در خواب شود



ناگاه چشم‌های جهان بینش برکنم، تا در مستقبل*، نور دیده و میوه دل من از قصید او ایمن گردد. شگال گفت: این تدبیر بابت خردمندان نیست، چه خردمند قصد دشمن بر وجهی کند که در آن خطر نباشد.

من تو را وجهی نمایم که اگر بر آن کار توانا گردی سبب بقای تو و موجب هلاک مار باشد. زاغ گفت: از اشارت دوستان توان گذشت و رأی خردمندان را خلاف نتوان کرد. شگال گفت: صواب آن می‌نماید که در اوج هوا پروازی کنی و در بام‌ها و صحراها چشم می‌اندازی تا نظر بر پیرایه‌ای گشاده افگنی^۲ که ربودن آن میسر باشد. فرودآیی و آن را برداری و هموارتر می‌روی چنان‌که از چشم مردمان غایب نگردی. چون نزدیک مار رسی بر وی اندازی تا مردمان که در طلب پیرایه آمده باشند، نخست تو را باز رهانند آنگاه پیرایه بردارند. زاغ روی به آبادانی نهاد پیرایه‌ای بر گوشه‌ای افکنده دید آن را در ربود و بر آن ترتیب که شگال گفته بود بر مار انداخت. مردمان که در پی زاغ بودند در حال، سرمار بکوفتند و زاغ باز رست.

کلیله و دمنه

به تصحیح مجتبی مینوی



داستان خسرو با مرد زشت روی



شیر گفت: شنیدم که وقتی خسرو را نشاط شکار برانگیخت، بدین اندیشه به صحرا بیرون شد. چشمش بر مردی زشت روی آمد دَمامت* منظر و لقای منکر او را به فال فترخ نداشت. بفرمود تا او را از پیش موکب دور کردند و بگذشت. مرد اگر چه در صورت، قُبْحی داشت، به جمالِ محاسنِ خصال هرچه آراسته تر بود. نقش از روی کار بازخواند. با خود گفت: خسرو در این پرگار عیب نقّاش کرده است و ندانسته که رشته گران فطرت را در کارگاه تکوین بر تلوین، یک سر سوزن خطا نباشد. من او را با سررشته راستی افکنم تا از موضع این غلط متنبّه شود و بداند که قرعۀ آن فال بد، به نام او گردیده است و حوالۀ آن به من افتاده. چون خسرو از شکارگاه بازآمد اتفاقاً همان جایگاه رسید که آن مرد را یافته بود. مرد از دور آواز برآورد که مرا سؤالی است در پرده نصیحت؛ اگر یک ساعت خسرو عنان عظمت کشیده دارد و از ذرّۀ کبریا قدمی فروتر نهد و سمع قبول بدان دهد از فایده خالی نباشد. خسرو عنانِ اسب بازداشت و گفت: ای شیخ، بیا تا چه داری؟ گفت: ای مَلِک، امروز تماشای شکار است چگونه بود؟ گفت: هرچه به مرادتر و نیکوتر. گفت: خزانه و اسباب پادشاهی ات برقرار هست؟ گفت: بلی. گفت: از هیچ جانب خبری ناموافق شنیده‌ای؟ گفت: شنیدم. گفت: از این خیل و خدم که در



رکاب خدمت تواند هیچ یک را از حوادث آسیبی رسیده؟ گفت: نرسید. گفت: پس مرا بدان اذلال* و استهانت* چرا دور فرمودی کردن؟ گفت: زیرا که دیدار امثال تو بر مردم شوم گرفته‌اند. گفت: بدین حساب دیدار خسرو بر من شوم بوده باشد، نه دیدار من بر خسرو. خسرو تسلیم کرد و عذرها خواست.

(مرزبان نامه)

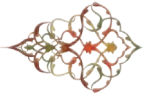
به تصحیح محمد قزوینی

توضیحات



- ۱- زیرا
- ۲- زینت آلاتی که باز شده و در گوشه‌ای نهاده شده باشد.
- ۳- گشت و گذارت برای شکار چگونه بود؟

خودآزمایی



- ۱- «نقش از روی کار باز خواند» یعنی چه؟
- ۲- مفهوم عبارت «این تدبیر بابت خردمندان نیست، چه خردمند قصد دشمن بر وجهی کند که در آن خطر نباشد» چیست؟
- ۳- «خسرو در این پرگار عیب نقاش کرده است» یعنی چه؟ نظیر این مفهوم را در شعر کدام شاعر به یاد می‌آورد؟
- ۴- سه ویژگی تشریفی را در متن این دو داستان بیابید.
- ۵- مضمون این مصراع حافظ «پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت» با کدام قسمت متن ارتباط معنایی دارد؟
- ۶- توصیف‌هایی را که درباره‌ی مار در حکایت اول و پادشاه در حکایت دوم به عنوان چهره‌های منفی دو حکایت نموده شده است، بیابید.
- ۷- کلمه «با» در جمله «من او را با سررشته‌ی راستی افکنم»، چه معنایی دارد؟
- ۸- تفاوت این دو حکایت با داستان‌های امروزی در چیست؟
- ۹- داستان زاغ و مار را به فارسی امروز بازنویسی کنید و سه مورد از تفاوت‌های زبان فارسی امروز را با زبان تاریخی بنویسید.



ایوان مداین

دیوان

افضل الدین بدیل بن علی بن نجار

خاقانی شروانی

بکوش

دکتر ضیا الدین سجادی

قصیده مشهور ایوان مداین از خاقانی شروانی (۵۹۵-۵۲۰ ه.ق) است که شاعر در بازگشت از سفر دوم حج به سال ۵۶۹ ه.ق پس از دیدن آن بنای تاریخی سروده است. پیش از خاقانی، یحتری شاعر عرب در سده سوم هجری قصیده المداین را سروده بود؛ و ختّام نیز در رباعی «آن قصر که با چرخ همی زد پهلو...» همگان را به عبرت‌آموزی از ویرانه‌های کاخ شکوهمند دیروزین فراخوانده بود.

در قصیده خاقانی که ویژگی‌های سبک آذربایجانی در آن دیده می‌شود، شاعر دل‌ها و دیده‌ها را به تأمل و عبرت دعوت کرده است. در این درس ابیاتی از آن قصیده غرّا آورده می‌شود.

ایوان مداین را آینه عبرت دان

وز دیده دوم دجله بر خاک مداین ران

مان، ای دل عبرت بین از دیده عبرت کن

یک ره ز لب دجله منزل به مداین کن



خود دجله چنان گریه صد دجله خون کوی

از آتش حسرت بین بریان جگر دجله؛

تا سلسله ایوان بگست مداین را

که که به زبان اشک آوازده ایوان را

دندان هرقصری پندی دهدت نونو

ما بار که دادیم، این رفت تم بر ما

کویی که نخون کرده است ایوان فلک و ش را

بر دیده‌ی من خندی کاین جازه می خرید

مست است زمین زیر خورده است بجای

بس پند که بود آن که در تاج سرش پیدا

پرویز به بومی زرین تره آوردی

کز گرمی خوابش آتش چکد از شرکان

خود آب شنیدستی کاتش کندش بریا؟

در سلسله شد دجله، چون سلسله شد چیان

تا بگو که به گوش دل پاش شنوی ز ایوان

پند سردندان به شنوز بن دندان

بر قصر ستمکاران کویی چه رسد خدا؟*

حکم فلک کردان یا حکم فلک کردان؟

گریند بر آن دیده کاین جان شود گریان

در کاس سر به فرخون دل نوشد روان^۷

صد پند نواست اکنون در مغز سرش پنهان^۸

کردی ز بساط زر زرین تره را بستان^۹



پرویز کنون کم شد ز آن کم شده کم تر گوی
 ز زین تره کو بر خوان؟ رو «کم تر گویا» بر خوان
 چندین تن جباران کاین خاک فرو خورده است
 این کز نه چشم آخر هم سیر نشد ز ایشان
 خاقانی! از این در که در یوزه عبرت کن
 تا از در تو ز آن پس در یوزه کند خاقان

(دیوان خاقانی)

تصحیح دکتر سید شمس الدین سجادی

توضیحات



- ۱- در اصل نام هفت شهر بود که تیسفون، پایتخت دولت ساسانی، مهم ترین آن ها به شمار می رفته است. بانی ایوان مداین را شاپور اول ساسانی نوشته اند.
- ۲- دوم دجله، مقصود اشک است.
- ۳- از آن وقتی که زنجیر عدل انوشیروان پاره شد، دجله هم دیوانه شد، دیوانه زنجیری.
- ۴- باشد که
- ۵- صمیم دل، از عمق جان
- ۶- چرخ گردنده/ فلک گردان = گرداننده چرخ، خداوند
- ۷- زمین مست است زیرا به جای شراب، در کاسه سر هر مز خون دل انوشیروان را خورده است.
- ۸- انوشیروان تاجی داشت که بر آن پنجهایی نوشته بود و به پندنامه انوشیروان شهرت داشت.
- ۹- پرویز از بساط شاهانه اش که با میوه های زرین زینت می یافت بوستانی دایمی داشت.
- ۱۰- تلمیحی است از آیه «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَبَّاتٍ وَعُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ وَ نَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ» (سوره ۴۴، آیات ۲۷-۲۵) [کافران می مردند و به حسرت] به جای گذاشتند آن همه باغ ها و چشمه ساران و کشتزارها و جایگاه های نیکو و پر نعمتی را که در آن ها شادان و نازان زندگی می کردند. خوان اول در این مصراع به معنی سفره و خوان دوم به معنی فعل امر از خواندن است.





- ۱- یکی از معانی «عَبْر» جاری شدن اشک است. شاعر در بیت اول چه بهره شاعرانه‌ای از این کلمه و کلمه «دیده» برده است؟
- ۲- مصراع «تا سلسله ایوان بگسست مداین را» را به نثر ساده برگردانید.
- ۳- چه اشاره تاریخی در «سلسله ایوان» دیده می‌شود؟
- ۴- شاعر با کدام پندار شاعرانه، زمین را مست دانسته است؟
- ۵- مفهوم کلی بیت :
بس پند که بود آن‌گه در تاج سرش پیدا صد پند نو است اکنون در مغز سرش پنهان
را بنویسید.

- ۶- شاعر چرا خاک را گرسنه چشم می‌داند؟
- ۷- چه تفسیر مشهوری از باقی ماندن چهارده کنگره کاخ انوشیروان و خرابی بقیه کنگره‌ها، که در شب تولد حضرت محمد (ص) اتفاق افتاد، خوانده‌اید؟
- ۸- وزن عروضی قصیده ایوان مداین را بنویسید.
- ۹- بیت اول قصیده را از نظر قافیه، بررسی کنید.



جدال* سعدی با مدعی در بیان توانگری و درویشی



اکنون حکایت جدال سعدی با مدعی را - که بی‌شبهت به نثر مقامه نیست - می‌خوانید. به اعتقاد ملک‌الشعرای بهار در کتاب سبک‌شناسی، گلستان سعدی در واقع مقامه است و می‌توان آن را با مقامات حمیدی برابر دانست؛ با این تفاوت که گلستان، سراسر ابتکار، ابداع و صنعت‌گری است و به لحاظ محتوا و پیام نیز با مقامات حمیدی تفاوت‌هایی دارد، از جمله این که سعدی در این داستان‌ها اغلب هدفی اخلاقی و اجتماعی را دنبال می‌کند.

مقامه‌نویسی اصطلاحی است برای نوعی خاص از نثرنویسی. در این نوع نثر، روایات یا داستان‌هایی را با عبارات مسجع، مقفا و آهنگ‌دار برای جمعی فرو می‌خوانند یا می‌نویسند. مقامه در لغت به معنی «مجلس» است. در مقامه که تحت تأثیر سبک داستان‌پردازی و قصه‌های عربی است کاربرد

الفاظ دشوار و رعایت جنبه‌های لفظی و سجع‌پردازی، فراوان دیده می‌شود.

از چهره‌های بزرگ زبان فارسی در حوزه مقامه‌نویسی باید قاضی حمیدالدین بلخی نویسنده مقامات حمیدی را نام برد.

در حکایتی که می‌خوانید، مناظره و گفت‌وگوی طرفینی، آوردن ابیات فارسی و عربی، آیات و روایات و مثل‌ها، همراه با سجع و ترصیع بافتی دلپذیر و ساختی لطیف از این داستان به دست می‌دهد. شروع زیبا و پایان شکوهمند این نوشته، برگزایی و تأثیر آن افزوده است.

یکی در صورتِ درویشان نه بر صفتِ ایشان در محفلی دیدم نشسته و سُعتی* در پیوسته و دفتر شکایت باز کرده و دَم* توانگران آغاز کرده، سخن بدین جا رسانیده که درویش را دستِ قدرت بسته است و توانگر را پای ارادت شکسته.

کریمان را به دست اندر، دَرَم نیست خداوندانِ نعمت را کرم نیست

مرا که پروردهٔ نعمتِ بزرگانم این سخن سخت آمد؛ گفتم: ای یار، توانگران دخل* مسکینان اند و ذخیرهٔ گوشه نشینان؛

توانگران را وقف* است و نذر* و مهمانی

زکات* و فِطْره* و عِتاق* و هَدی* و قربانی*

تو کی به دولتِ ایشان رسی که نتوانی جز این دو رَکعت و آن هم به صد پریشانی

اگر قدرتِ جودست و گر قوتِ سجود، توانگران را به میسر می شود که مالِ مزکا* دارند و جامهٔ پاک و عِرَضِ* مصون* و دلِ فارغ؛ و قوتِ طاعت در لقمهٔ لطیف است و صحتِ عبادت در کِسوتِ نظیف*^۱. پیداست که از معدهٔ خالی چه قوت آید و از دستِ تهی چه مرّوت و از پای بسته چه سیر آید و از دستِ گرسنه چه خیر.

شب پراکنده^۱ حُسبِ آن که پدید نبود وجه* بامدادانش

مور گرد آورد به تابستان تا فراغت بود زمستانش

فراغت با فاقه* نیبوند و جمعیت* در تنگ دستی صورت نبندد؛ یکی تَحَرِّمِ* عِشا بسته و دیگری منتظرِ عِشا* نشسته، هرگز این بدان کی ماند؟

خداوند مُکنت به حق مُسْتَعِل* پراکنده روزی، پراکنده دل^۲

پس عبادتِ اینان به قبول نزدیک ترست که جمع اند و حاضر نه پریشان و پراکنده خاطر، اسباب معیشت ساخته و به اوراد* عبادت پرداخته.

حالی که من این سخن بگفتم عنانِ طاقتِ درویش از دستِ تحمّل برفت و گفت: چندان مبالغه در وصف ایشان بکردی که وهم تصور کند که تریاق اند* یا کلیدِ خزانهٔ ارزاق؛ مستی متکبر مغرور، مُعجِبِ* نَفور*، مُسْتَعِلِ* مال و نعمت، مُفْتَنِّ* جاه و ثروت که سخن نگویند الا به سفاهت و نظر نکنند الا به کراهت^۳؛ بی خبر از قولِ حکیمان که گفته اند: هر که به طاعت از دیگران کم است و به نعمت بیش، به صورت توانگرست و به معنی درویش.

گفتم: مذمتِ اینان روا مدار که^۴ خداوند کرم اند. گفت: غلط گفتمی که بندهٔ درم اند؛ چه فایده؟

چون ابر آذارند* و نمی بارند و چشمهٔ آفتاب اند و برکس نمی تابند؛ قدمی بهر خدا نهند و دَرَمی بی من





آذی^۵ ندهند؛ مالی به مشقت فراهم آرند و به خست^{*} نگاه دارند و به حسرت بگذارند؛ چنان که بزرگان گفته اند: سیمِ بخیل از خاک وقتی برآید که وی در خاک رَوَد.^۶
 به رنج و سعی کسی نعمتی به دست آرد دگر کس آید و بی رنج و سعی بردارد

گفتمش بر بخلِ خداوندانِ نعمت و قوف نیافته‌ای الاّ به علّتِ گدایی^۷ و گرنه هر که طمع یک سو نهد، کریم و بخیلش یکی نماید؛ مِحک^{*} داند که زر چیست؛ گفتا به تجربتِ آن می گویم که متعلقان

بردر بدارند^۸ و غلیظانِ شدید بر گمارند^۹ تا بارِ عزیزان ندهند.

گفتم: به عذرِ آن که از دستِ متوقّعان به جان آمده‌اند و از رُقعه^{*} گدایان به فغان؛ و مُحالِ عقل است^{۱۰} که اگر ریگِ بیابان دُر شود چشمِ گدایان پُر شود.

دیدۀ اهلِ طمع به نعمتِ دنیا پُر نشود همچنان که چاه به شبنم

گفتا: نه؛ که من بر حالِ ایشان رحمت می‌برم. گفتم: نه، که بر مالِ ایشان حسرت می‌خوری. ما در این گفتار و هر دو به هم گرفتار.

تا عاقبه‌الامر دلیلش نماند و ذلیلش کردم. دستِ تعدّی دراز کرد و بیهوده گفتن آغاز؛ و سنّت جاهلان است که چون به دلیل از خصم فرومانند سلسلهٔ خصومت بجنبانند^{۱۱}، چون آزر بت تراش که به حجت با پسر برنیامد به جنگ برخاست که: لَئِنْ لَمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ.^{۱۲} دشنام داد سَقَطَس^{*} گفتم، گریبانم درید ز زخاندانش گرفتم.

او در من و من در او فتاده خلق از بی ما دوان و خندان

انگشتِ تعجّب جهانی از گفت و شنید ما به دندان

القِصّه مرافعهٔ این سخن پیشِ قاضی بردیم و به حکومتِ عدلِ راضی شدیم تا حاکمِ مسلمانان مصلحتی بجوید و میانِ توانگران و درویشان فرقی بگوید. قاضی چو حیلت^{*} ما بدید و منطقِ ما بشنید، سر به جیب^{*} تفکر فرو برد و پس از تأملِ بسیار سر بر آورد و گفت: ای که توانگران را ثنا گفتمی و بر درویشان جفا روا داشتی بدان که هر جا که گُل است خارست و با خمرِ خمارست^{*} و بر سرِ گنج مارست.

جورِ دشمن چه کند گر نکشد طالبِ دوست؟ گنج و مار و گُل و خار و غم و شادی به هم‌اند

نظر نکنی در بُستان که بیدمُشک^{*} است و چوبِ خشک؟ همچنین در زمرهٔ توانگران شاکراند و کفور^{*} و در حلقهٔ درویشان صابراوند و ضجور^{*}.

اگر ژاله هر قطره‌ای دُر شدی چو خر مهره بازار از او پُر شدی

مقرّبانِ حضرتِ حق، جَلّ و علا، توانگران‌اند درویش سیرت و درویشان‌اند توانگر همت و مهین توانگران آن است که غم درویش خورد و بهین درویشان آن است که کم توانگر گیرد^{۱۳}، وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ^{۱۴}. پس روی عتاب^{*} از من به جانبِ درویش کرد و گفت: ای که گفتمی توانگران مشغول‌اند و ساهی^{*} و مسبتِ مَلاهی^{*}؛ نَعَمْ، طایفه‌ای هستند بر این صفت که اگر به مثل باران نبارد یا طوفان جهان بردارد،^{۱۵} به اعتمادِ مُکنتِ خویش از محنتِ درویش نپرسند و از خدای،



عَزَّوَجَلَّ، ترسند و گویند :

گر از نیستی دیگری شد هلاک مرا هست، بط را ز طوفان چه باک؟

قاضی چون سخن بدین غایت رسانید و از حدِّ قیاسِ* ما اسبِ مبالغه در گذرانید، به مقتضای حکمِ قضا رضا دادیم و از ما مَضی* درگذشتیم و بعد از مُجارا* طریقِ مدارا گرفتیم و سر به تدارک^{۱۶} بر قدمِ یکدیگر نهادیم و بوسه بر سر و روی هم دادیم و ختمِ سخن بر این بود :

مکن ز گردشِ گیتی شکایتِ ای درویش که تیره بختی اگر هم بر این نسق مُردی
توانگرا، چودل و دستِ کامرانت هست بخور، ببخش که دنیا و آخرت بردی

توضیحات



- ۱- در اینجا پریشان و آشفته خاطر
 - ۲- آن که ثروت دارد به عبادت مشغول می‌شود اما مستمند و فقیر، پریشان حال است.
 - ۳- جز از سر بی میلی و ناخوشایندی به کسی نگاه نمی‌کنند.
 - ۴- به معنی «زیرا» است.
 - ۵- مَنّت و آزار، برگرفته از آیه ۲۶۲ سوره بقره
 - ۶- ثروت و اندوختهٔ بخیل (آنکه نه خود می‌خورد و نه به دیگران می‌بخشد) هنگامی از خاک بیرون آید که خود او مرده و در خاک رفته باشد.
 - ۷- چون به واسطهٔ گدامنشی از توانگران گدایی کرده‌ای و خواسته‌ات را پاسخ نگفته‌اند آنان را به خسیسی متهم می‌کنی. همه چیز را از دید گدامنشانهٔ خود نگاه می‌کنی.
 - ۸- بر در خانه می‌ایستاند.
 - ۹- خدمتکاران سخت‌دل و سخت‌گیر، ناظر به آیه ۶ سوره تحریم: علیها ملائکةٌ غِلاظٌ شِدادٌ.
 - ۱۰- از نظر عقل پذیرفته و ممکن نیست.
 - ۱۱- دشمنی آغاز کند.
 - ۱۲- اگر از مخالفت با بتان دست برداری تو را سنگسار می‌کنم (خطاب آزر به ابراهیم - ع -)
- قسمتی از آیه ۴۶ سوره مریم.



۱۳- نسبت به توانگران بی‌اعتنا باشد.

۱۴- اشاره است به قسمتی از آیه ۲ سوره طلاق (هرکس بر خدا توکل کند خدا او را بس است).

۱۵- همه جا را فراگیرد.

۱۶- جبران، تلافی

خودآزمایی



۱- عبارت «درویش را دست قدرت بسته است و توانگر را پای ارادت شکسته» در نکوهش درویش است یا توانگر؟ یا هر دو؟

۲- مفهوم عبارت «فراغت با فاقه نیبوند و جمعیت در تنگدستی صورت نیندد» چیست؟

۳- بیت: «خداوند نعمت به حق مشغول پراکنده روزی پراکنده دل» وصف حال چه کسانی

است؟

۴- به کار بردن جمله‌ها و عبارت‌های کوتاه، تضادهای فعلی و ایجاز در کلام از ویژگی‌های نثر سعدی است؛ برای هر مورد، دو شاهد در متن درس بیابید.

۵- درویش مورد خطاب سعدی در این درس چگونه درویشی است و به چه صفاتی آراسته

است؟

۶- بیت: «به رنج و سعی کسی نعمتی به دست آرد دگر کس آید و بی رنج و سعی بردارد»

وصف حال چه اشخاصی است؟

۷- سه نمونه از حذف اجزای جمله را که بر زیبایی کلام افزوده است، بیابید.

۸- قاضی، کدام طایفه را بر دیگری ترجیح می‌دهد؟ درویشان یا توانگران را؟

۹- عبارت «اگر شب‌ها همه قدر بودی شب قدر بی‌قدر بودی» یادآور کدام بیت درس است؟

۱۰- نتیجه حکایت را که در ابیات پایانی درس نهفته، در چند جمله بنویسید.

۱۱- چهار نمونه از کاربرد صنعت ترصیع و سجع را از متن استخراج کنید. (هر مورد

دو نمونه)

۱۲- از نویسندگان معاصر چه کسی را می‌شناسید که به لحاظ کوتاهی جملات و حذف افعال به

شیوه نویسنده سعدی نزدیک شده باشد؟

۱۳- «که» در این درس، گاه در معنی «زیرا» به کار رفته است. سه نمونه را در درس مشخص

کنید.



نسیم سحر



حافظ را حافظهٔ ایرانی دانسته‌اند. غزل، شناسنامهٔ حافظ است. نزدیک به ۵۰۰ غزل که میراث گران‌سنگ اوست سرشار از مضامینی است که پیش از او سعدی و شاعرانی چون سلمان ساوجی و خواجوی کرمانی بدان‌ها پرداخته‌اند اما در کارگاه خیال ذهن شگفت حافظ این مضامین کمال یافته و شفاف‌تر و پخته‌تر عرضه شده است. حافظ در حقیقت حلقهٔ پیوند غزل عارفانهٔ مولانا و غزل عاشقانهٔ سعدی است.

غزل «نسیم سحر» نمونه‌ای از غزل‌های روان و عمیق و زیبای اوست که موسیقی دلپذیر و گوش‌نواز، معانی ژرف و دقیق و چشم‌اندازهای هنر آن، ما را با دنیای رازآلود حافظ بیشتر آشنا می‌سازد.

حفظ کنیم

منزل آن مه عاشقش عیار کجاست

آتش طور کجاست موعده دیدار کجاست

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست

شب تار است و ره وادی این دریش





دخرا با ت* بگوئید که بشارت گجاست^۴
کنگنه ما هست بسی مجرم اسرار گجاست
ما کجاییم و ملامت کبریکار گجاست^۵
کاین دل غم زده سرشته که رفکار گجاست

هر که آمد به جهان نقش خرابی دارد
آن کس است اهل بشارت که اشارت^۶ نهد
هر سزموی مرابا تو هست زاران کار گجاست
باز پرسید ز کیسوی شکن شکنش



عقل دیوانه شد آن سلسله مشکین کو
 دل ز ما گوشه گرفت بروی دلدار گجاست
 ساقی و مطرب می جمله میاست ولی
 عیش بی یار مهیاست و یار گجاست

حافظ از با حد حسن ان در چمن دهر مرغ
 کز معقول بفرما گل بے خار گجاست

دیوان نغزلیات حافظ
 بر تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی

توضیحات



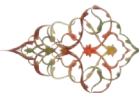
- ۱- مه عاشق کش همان معشوق است. گذشتگان بر این باور بودند که نور ماه باعث آشفته‌گی و دیوانگی بیشتر دیوانگان می‌شود.
- ۲- بیت به واقعه بازگشت حضرت موسی (ع) از مدین به مصر همراه با همسرش اشاره دارد. آن حضرت به هنگام شب در وادی ایمن به جست‌وجوی آتش می‌پردازد و از دور، بر بالای کوه طور، درختی را شعله‌ور می‌بیند. به طرف درخت حرکت می‌کند ولی وقتی به آن می‌رسد این ندا را می‌شنود که: «من پروردگار جهانیانم». بدین صورت است که پیامبری موسی (ع) آغاز می‌شود. حافظ نشانه‌هایی از مه عاشق کش خویش را به آتش طور و دیدار معشوق را به دیدار موسی (ع) با خدا تشبیه کرده است.
- ۳- در کلمه «خرابی» ایهام وجود دارد: الف) مستی و بی‌خبری ب) ویرانی و نابودی
- ۴- در جهان چه کسی را می‌توان یافت که از مستی و عشق بی‌بهره باشد.
- ۵- بر کسی بشارت و گشایش روحی می‌رسد که راز و رمز حقایق عرفانی را فهم کند.



۶- هر سر موی من به هزار دلیل به تو پیوسته است. بیکار در مصراع بعد به معنی دخالت کننده و فضول و همچنین به معنی بی درد و بی خبر از عشق است.

۷- عقل، عاشق و دیوانه شد! زنجیرِ گیسو باید تا او را رام سازد و دل نیز عاشق شد و به عنایت معشوق نیازمند. باید سرگشتگی عقل را به جبل‌المتین جلال حق - که زنجیرِ گیسو اشاره‌ای به آن است - سامان داد.

خودآزمایی



- ۱- یک بیت از غزل این درس را تقطیع هجایی کنید و وزن عروضی آن را بنویسید.
- ۲- با توجه به معانی ایهامی کلمه «باز»، بیت ششم را به دو شکل معنی کنید.
- ۳- حافظ دل سرگشته عاشق شده خود را در کجا می‌جوید؟
- ۴- معانی عرفانی سه واژه «ساقی»، «می» و «مطرب» را بیابید.
- ۵- در بعضی نسخه‌های غزلیات حافظ به جای «مهتا» در مصراع دوم بیت هشتم، مهتا (گوارا) آمده است. در این صورت چه لطف و زیبایی بر بیت افزوده می‌شود؟
- ۶- مضمون بیت زیر با کدام بیت شعر ارتباط تصویری دارد؟
به ادب نافه گشایی کن از آن زلف سیاه جای دل‌های عزیز است به هم برزنش
- ۷- در کدام بیت این غزل سه اختیار وزنی (به جز قلب) به کار رفته است؟
- ۸- دو موضوع محوری غزل را تعیین کنید.
- ۹- برای هر یک از ویژگی‌های سه گانه زبانی، فکری و ادبی سبک حافظ نمونه‌ای در متن درس بیابید.

